

نشریه علمی فقه، حقوق و علوم جزا
مقاله پژوهشی، سال نهم، شماره ۳۶، تابستان ۱۴۰۴، صفحات ۳۹ تا ۴۲
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۱۰ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۲۹

جنایت نسل کشی کودکان در رویه محاکم بین المللی کیفری

وحید کیومرثی^۱

دکتری تخصصی حقوق، گروه جزا و جرم شناسی، دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

نسل کشی به عنوان یکی از شدیدترین جرائم بین المللی، همواره موضوع بررسی و پیگرد توسط محاکم بین المللی کیفری بوده است. در این میان، کودکان به عنوان یکی از آسیب پذیرترین گروه های اجتماعی، هدف مستقیم بسیاری از اقدامات نسل کشی قرار گرفته اند. با این حال، رویه محاکم بین المللی نشان می دهد که اغلب تمرکز بر نسل کشی به صورت کلی بوده و نقش یا وضعیت خاص کودکان به طور مستقل تحلیل نشده است. این مقاله با بررسی آرای صادره از دادگاه کیفری بین المللی برای رواندا (ICTR)، یوگسلاوی سابق (ICTY) و دیوان کیفری بین المللی (ICC)، به تحلیل نحوه شناسایی و رسیدگی به جنایت نسل کشی علیه کودکان می پردازد. در این راستا، چالش های حقوقی از جمله اثبات قصد خاص، فقدان تفکیک در قربانی شناسی، و کم توجهی به اشکال خاص آسیب به کودکان، از جمله انتقال اجباری یا استفاده از کودکان در جنگ، مورد بررسی قرار می گیرند. هدف نهایی مقاله، ارزیابی میزان کارآمدی نظام بین المللی کیفری در شناسایی و پیگرد نسل کشی کودکان و ارائه راهکارهایی برای بهبود دادرسی و سیاست گذاری کیفری در این حوزه است.

واژگان کلیدی: نسل کشی کودکان، دیوان کیفری بین المللی، جنایت علیه بشریت، دادگاه یوگسلاوی، دادگاه رواندا.

^۱ نویسنده مسئول: vahid.kiomarsi@iaau.ac.ir

مقدمه

نسل‌کشی به‌عنوان یکی از شدیدترین و نابخشودنی‌ترین جرایم بین‌المللی، همواره توجه محققان، سازمان‌های حقوق بشری و محاکم بین‌المللی را به خود جلب کرده است. بر اساس کنوانسیون ۱۹۴۸ منع نسل‌کشی، این جنایت به معنای ارتکاب اعمالی با هدف نابود کردن کلی یا جزئی یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی است. در طول تاریخ معاصر، به‌ویژه در قرن بیستم و بیست‌ویکم، مصادیق متعددی از نسل‌کشی در کشورهای مختلف مانند رواندا، بوسنی، کامبوج و میانمار به ثبت رسیده که بسیاری از آنان با هدف از بین بردن نسل آینده یک گروه خاص، متوجه کودکان آن گروه بوده‌اند.

کودکان، به‌دلیل جایگاه ویژه‌شان در ساختار اجتماعی و استمرار نسل، به یکی از اهداف اصلی مرتکبان نسل‌کشی تبدیل شده‌اند. نابودی فیزیکی، اعمال صدمات روانی شدید، ممانعت از تولد کودکان در گروه هدف، و انتقال اجباری کودکان به گروه‌های دیگر، از جمله مصادیق مشخص جنایت نسل‌کشی علیه کودکان به شمار می‌روند. این اعمال نه‌تنها منجر به نابودی تدریجی یک گروه می‌شود، بلکه آثار و تبعات آن در نسل‌های بعدی نیز باقی خواهد ماند. با این حال، بررسی رویه محاکم بین‌المللی کیفری نشان می‌دهد که علیرغم اهمیت موضوع، توجه مستقل و متمرکز به جنایت نسل‌کشی علیه کودکان صورت نگرفته و در بسیاری از موارد، جایگاه خاص کودکان به‌عنوان قربانی نسل‌کشی نادیده گرفته شده است.

دادگاه کیفری بین‌المللی برای رواندا (ICTR) و یوگسلاوی سابق (ICTY) و همچنین دیوان کیفری بین‌المللی (ICC) به‌عنوان نهادهای اصلی رسیدگی به جنایات بین‌المللی، نقش مهمی در توسعه حقوق بین‌الملل کیفری داشته‌اند. با این وجود، در پرونده‌های مربوط به نسل‌کشی، تمرکز اصلی بر نابودی گروه‌های قومی یا مذهبی به‌صورت کلی بوده و بررسی مستقلی از وضعیت کودکان در قالب قربانی نسل‌کشی کمتر به چشم می‌خورد. برای مثال، در برخی آراء مانند *آکایسو* یا *کرسٹیچ*، اشاراتی به صدمات وارده به کودکان وجود دارد، اما این اشارات بیشتر در ضمن تحلیل کلی جرم نسل‌کشی مطرح شده‌اند و نه به‌عنوان موضوعی مجزا و با حساسیت خاص.

از این رو، هدف اصلی این مقاله، بررسی جایگاه و تحلیل جنایت نسل‌کشی کودکان در رویه محاکم بین‌المللی کیفری و ارزیابی میزان دقت و کارآمدی این محاکم در شناسایی و پیگرد این جنایت است. مقاله حاضر تلاش می‌کند تا با بررسی مبانی حقوقی نسل‌کشی، مطالعه موردی آراء صادره از محاکم بین‌المللی، و تحلیل انتقادی عملکرد این محاکم، به این پرسش پاسخ دهد که آیا حقوق بین‌الملل کیفری توانسته است به‌طور کامل از کودکان به‌عنوان قربانیان خاص نسل‌کشی حمایت کند یا خیر.

در پایان، مقاله با ارائه راهکارهایی در جهت بهبود ساختارهای دادرسی، تفاسیر حقوقی، و سیاست‌گذاری‌های کیفری در سطح بین‌المللی، بر ضرورت شناسایی و پیگیری ویژه جنایت نسل‌کشی علیه کودکان تأکید خواهد کرد.

تعریف نسل‌کشی در حقوق بین‌الملل

نسل‌کشی یکی از مهم‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین مفاهیم در حقوق بین‌الملل کیفری است که به‌طور رسمی نخستین‌بار در کنوانسیون منع و مجازات جنایت نسل‌کشی مصوب سال ۱۹۴۸ تعریف شد. این جرم، به‌عنوان شدیدترین شکل نقض حقوق بشر، نه تنها بر اساس گستره و شدت خشونت آن، بلکه به‌دلیل نیت ویژه‌ای که در آن نهفته است، از سایر جرایم بین‌المللی متمایز می‌شود. در تعریف ماده ۲ کنوانسیون، نسل‌کشی عبارت است از هر یک از اعمالی که با قصد نابودی کلی یا جزئی یک گروه قومی، ملی، نژادی یا مذهبی به‌عمل آید. این اعمال شامل کشتار اعضای گروه، وارد آوردن صدمات جسمی یا روحی شدید، تحمیل شرایط زندگی به‌گونه‌ای که منجر به نابودی فیزیکی گروه گردد، جلوگیری از تولد در میان اعضای گروه و انتقال اجباری کودکان به گروهی دیگر است.

ویژگی اساسی جرم نسل‌کشی در وجود نیت خاص یا همان «قصد نابودی» است که آن را از جرائم دیگر مانند جنایت علیه بشریت و جنایات جنگی متمایز می‌سازد. اثبات این نیت، که در ادبیات حقوقی به آن *dolus specialis* گفته می‌شود، دشوارترین بخش در پیگرد جرم نسل‌کشی به‌شمار می‌رود. برخلاف سایر جرایم که نیت عام (مانند قصد ارتکاب عمل مجرمانه) کافی است، در نسل‌کشی باید ثابت شود که مرتکب، آگاهانه و عمدانه قصد نابودی گروهی خاص را داشته است. این نیت می‌تواند از گفتارها، الگوهای رفتاری، طرح‌ریزی‌های قبلی، و زمینه‌های سازمان‌یافته استنباط شود. (Shraga and Ralph, 1996: 501).

مفهوم گروه نیز در حقوق بین‌الملل دارای اهمیت ویژه‌ای است. طبق کنوانسیون ۱۹۴۸، تنها چهار گروه «قومی، ملی، نژادی و مذهبی» مورد حمایت قرار دارند. این محدودسازی باعث شده است که برخی گروه‌ها از جمله گروه‌های سیاسی، اجتماعی یا جنسیتی، از شمول حمایت‌های این کنوانسیون خارج بمانند. این در حالی است که در عمل، بسیاری از اقدامات با ماهیت نسل‌کشی، علیه این گروه‌ها صورت گرفته‌اند. با این حال، تفسیر مضیق از گروه‌های مورد حمایت همچنان در رویه قضایی بین‌المللی غالب است، هرچند که تلاش‌هایی برای گسترش مفهومی آن در برخی آراء و تفاسیر دیده می‌شود.

یکی دیگر از عناصر مهم جرم نسل‌کشی، عنصر مادی آن است که در پنج بند تعریف شده در کنوانسیون آمده است. این اعمال نه‌تنها باید ارتکاب یافته باشند، بلکه باید در راستای تحقق هدف نسل‌کشی یعنی نابودی گروه صورت گرفته باشند. برای مثال، کشتن اعضای یک گروه تنها زمانی نسل‌کشی محسوب می‌شود که با هدف نابودی آن گروه انجام شود، نه صرفاً به‌عنوان بخشی از یک درگیری نظامی. همین منطق در مورد اعمال دیگر مانند وارد آوردن صدمات شدید یا انتقال کودکان نیز صادق است؛ بنابراین، ارتباط تنگاتنگی بین عنصر مادی و نیت خاص وجود دارد.

یکی از مصادیق مهم نسل‌کشی، انتقال اجباری کودکان از یک گروه به گروه دیگر است. این بند از کنوانسیون معمولاً مورد توجه کمتری قرار گرفته، اما از لحاظ حقوقی بسیار مهم است؛ زیرا صرف انتقال کودکان، حتی بدون کشتار یا اعمال خشونت فیزیکی، می‌تواند مصداق نسل‌کشی باشد.

هدف در این گونه موارد، قطع پیوند نسل آینده با گروه اصلی و در نتیجه تضعیف یا حذف فرهنگی و بیولوژیکی آن گروه است. این موضوع اهمیت ویژه‌ای در رابطه با تحلیل جنایت نسل‌کشی علیه کودکان پیدا می‌کند.

در بررسی رویه محاکم بین‌المللی، مانند ICTY و ICTR، مشخص است که تفسیر این محاکم از تعریف نسل‌کشی در برخی موارد توسعه‌ای و در برخی دیگر محدود بوده است. برای نمونه، در پرونده آکایسو (Akayesu) در ICTR، برای نخستین بار دادگاه به‌روشنی اعلام کرد که تجاوز جنسی نیز می‌تواند یکی از ابزارهای ارتکاب نسل‌کشی محسوب شود، چنان‌که هدف آن نابودی فیزیکی یا روانی قربانیان باشد. این رأی تحول مهمی در فهم مصادیق عنصر مادی نسل‌کشی ایجاد کرد. با این حال، در بسیاری از پرونده‌ها، دادگاه‌ها با احتیاط زیادی به سمت تأیید جرم نسل‌کشی رفته‌اند و اغلب متهمان را صرفاً به جنایت علیه بشریت محکوم کرده‌اند.

چالش دیگر در تعریف نسل‌کشی، تفکیک آن از سایر جرایم بین‌المللی به‌ویژه جنایت علیه بشریت است. هرچند هر دو دسته از جرایم شامل حملات گسترده و سیستماتیک علیه غیرنظامیان هستند، اما تفاوت اساسی در عنصر نیت خاص نهفته است. در جنایت علیه بشریت، انگیزه سیاسی، قومی یا نظامی می‌تواند نقش داشته باشد، ولی در نسل‌کشی، انگیزه باید نابودی یک گروه خاص باشد. این تفاوت مفهومی، تأثیر مهمی بر بار اثبات، ماهیت اتهام، و مجازات دارد.

تعریف نسل‌کشی در حقوق بین‌الملل نه تنها دارای جنبه حقوقی دقیق و پیچیده است، بلکه بار اخلاقی، سیاسی و تاریخی سنگینی نیز دارد. تشخیص نسل‌کشی از سایر اشکال خشونت جمعی، نیازمند بررسی دقیق زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، و رفتاری مرتکبان است. به‌علاوه، جامعه بین‌المللی باید نسبت به شناسایی به‌موقع علائم هشداردهنده نسل‌کشی و پیشگیری از آن حساسیت بیشتری نشان دهد. به همین دلیل، شفاف‌سازی تعریف نسل‌کشی، تفسیر گسترده‌تر از گروه‌های قربانی، و توجه خاص به گروه‌های آسیب‌پذیر مانند کودکان، از اولویت‌های توسعه حقوق بین‌الملل کیفری محسوب می‌شود. (Lemkin, 1947: 145-151).

مصادیق نسل‌کشی کودکان در رویه محاکم بین‌المللی

مطابق بند (ه) ماده ۲ کنوانسیون ۱۹۴۸، «انتقال اجباری کودکان یک گروه به گروهی دیگر» به‌صراحت به‌عنوان یکی از مصادیق نسل‌کشی شناخته شده است. این بند که نسبت به سایر اشکال نسل‌کشی کمتر مورد توجه قرار گرفته، اهمیت ویژه‌ای در حفاظت از هویت و تداوم نسلی گروه‌ها دارد. انتقال اجباری کودکان می‌تواند منجر به از بین رفتن پیوندهای فرهنگی، زبانی، دینی و قومی آنان با گروه اصلی شده و در نهایت، فرآیند تدریجی نابودی یک گروه را تسریع کند. هدف از شمول این بند، نه صرفاً حفاظت از کودکان به‌عنوان افراد آسیب‌پذیر، بلکه حفظ موجودیت جمعی و فرهنگی گروه‌هاست.

در رویه قضایی بین‌المللی، با وجود اینکه بند (ه) ماده ۲ کنوانسیون تصریح شده، موارد رسیدگی مستقیم به آن بسیار محدود بوده است. یکی از دلایل این امر، دشواری اثبات «نیت خاص»

نسل‌کشی در چنین اقدامات غیرخونی است. با این حال، شواهد تاریخی و اجتماعی بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد، در جریان برخی نسل‌کشی‌ها مانند نسل‌کشی بومیان در کانادا، استرالیا و آمریکا، کودکان به‌طور سیستماتیک از خانواده‌هایشان جدا و در مدارس شبانه‌روزی اجباری با فرهنگ غالب تربیت شدند؛ این اقدامات از منظر حقوق بین‌الملل، مصداق بارز تلاش برای نابودی تدریجی یک گروه به‌وسیله انتقال نسل آینده آن گروه محسوب می‌شوند.

علاوه بر انتقال کودکان، سایر اعمال مندرج در ماده ۲ نیز می‌توانند علیه کودکان ارتکاب یابند و مشمول تعریف نسل‌کشی قرار گیرند. برای نمونه، کشتار هدفمند کودکان به دلیل تعلق آن‌ها به یک گروه خاص، مانند آنچه در نسل‌کشی رواندا رخ داد، به‌وضوح از مصادیق نسل‌کشی است. در پرونده‌های رسیدگی‌شده در دادگاه کیفری بین‌المللی برای رواندا (ICTR)، شواهد متعددی از قتل‌های جمعی کودکان توتسی با هدف حذف نسل آینده این گروه ارائه شد که دادگاه آن‌ها را به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیر از سیاست نسل‌کشی تلقی کرد.

همچنین، اعمالی مانند وارد آوردن صدمات جسمی یا روحی شدید بر کودکان نیز می‌تواند نسل‌کشی تلقی شود، به‌ویژه اگر این آسیب‌ها به نحوی باشند که مانع رشد طبیعی جسمی یا روانی آن‌ها شوند. تجاوز جنسی، شکنجه، گرسنگی دادن عمدی، و نگهداری کودکان در شرایط غیرانسانی از جمله مصادیقی است که هم در پرونده آکایسو و هم در آراء دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق (ICTY) مطرح شد. در این موارد، دادگاه‌ها بر آن بودند که حتی بدون قتل، اینگونه اقدامات اگر با نیت نابودی گروه صورت گرفته باشد، می‌تواند نسل‌کشی تلقی شود.

(Ivkovic, Sanja 2001: 255)

تحلیل شرایط زیستی نامناسب نیز یکی دیگر از ابعاد مهم نسل‌کشی علیه کودکان است. در برخی درگیری‌های مسلحانه، کودکان به‌طور هدفمند از دسترسی به غذا، دارو، آموزش یا بهداشت محروم می‌شوند، که این اقدامات در بلندمدت منجر به از بین رفتن تدریجی بخش کودک یک گروه خواهد شد. در بسیاری از مناطق درگیر جنگ، چنین سیاست‌هایی به‌صورت هدفمند علیه گروه‌های خاصی از اقلیت‌ها یا اقوام صورت می‌گیرد که باید با دقت بیشتری از منظر حقوقی مورد ارزیابی قرار گیرند.

ارتباط نسل‌کشی کودکان با مفاهیم «نسل‌کشی فرهنگی» و «پاکسازی قومی» است. گرچه این دو مفهوم به‌صراحت در کنوانسیون ۱۹۴۸ ذکر نشده‌اند، اما در رویه تفسیری برخی محاکم و حقوقدانان، تلاش برای تغییر زبان، مذهب یا آداب کودکان از طریق جداسازی از گروه اصلی، به‌منزله بخشی از سیاست نسل‌کشی تلقی شده است. در مواردی مانند سیاست‌های دولت چین در قبال اقلیت‌های اویغور یا اقدامات علیه کودکان بومیان در آمریکای شمالی، چنین تحلیل‌هایی در حال گسترش است.

تمرکز بر حمایت ویژه از کودکان در موارد نسل‌کشی باید مورد بازبینی و تقویت قرار گیرد. کودکان، به‌دلیل وابستگی فیزیکی، روانی و فرهنگی به جامعه خود، بیش از سایر اعضای گروه تحت تأثیر آثار بلندمدت نسل‌کشی قرار می‌گیرند. از این رو، شناسایی دقیق مصادیق و

مکانیسم‌های ارتکاب نسل‌کشی علیه آنان، مستلزم تفسیر توسعه‌ای‌تر از مفاد کنوانسیون و اجتناب از رویکرد صرفاً مضیق‌گرایانه است. با توجه به اسناد حقوقی و رویه قضایی موجود، می‌توان نتیجه گرفت که نسل‌کشی علیه کودکان نه تنها امکان‌پذیر بلکه در بسیاری موارد تحقق یافته است. آنچه پیش از پیش مورد نیاز است، عزم جدی‌تر محاکم بین‌المللی، ارتقای سازوکارهای اثبات نیت خاص، و توجه بیشتر جامعه بین‌المللی به سیاست‌های سیستماتیک است که آینده گروه‌های خاص را از طریق کودکان مورد هدف قرار می‌دهند. (Kreß, Claus, 2006: 461-502).

در پرونده Krstić، دادگاه برای نخستین بار، نسل‌کشی را به عنوان جرمی قابل اثبات علیه جمعیت مسلمان منطقه سربرنیتسا مورد شناسایی قرار داد. رأی صادره در سال ۲۰۰۱ نشان داد که قتل عام بیش از ۸۰۰۰ مرد و پسر مسلمان، از جمله نوجوانان بین ۱۲ تا ۱۵ سال، با قصد آشکار نابودی بخشی از جامعه مسلمانان صورت گرفته است. دادگاه با ارجاع به ماده ۴ اساسنامه ICTY (برابر با ماده ۲ کنوانسیون ۱۹۴۸) و با تأکید بر عنصر «قصد خاص»، به این نتیجه رسید که عملیات نظامی با هدف حذف کامل نسل آینده جامعه هدف برنامه‌ریزی شده بود. در این پرونده، مرز سنی میان کودکان و نوجوانان عامدانه نادیده گرفته شد، به گونه‌ای که پسران کم‌سن نیز به عنوان تهدیدی برای «ادامه زیستی» گروه هدف تلقی و هدف‌گیری شدند. این امر نشانه‌ای از تشخیص دستگاه قضایی نسبت به نقش نسل آینده (به‌ویژه کودکان) در استمرار حیات یک گروه و اهمیت آن در شکل‌گیری قصد نسل‌کشی است.

در مقابل، در پرونده Milutinović که مرتبط با وقایع کوزوو در سال ۱۹۹۹ بود، دادگاه با وجود اثبات وقوع خشونت‌های شدید، از جمله آوارگی گسترده، تخریب زیرساخت‌ها و قربانی شدن غیرنظامیان (از جمله کودکان)، به دلیل فقدان ادله کافی برای احراز قصد خاص نابودی گروه، وقوع نسل‌کشی را تأیید نکرد. اگرچه گزارش‌های مستند متعددی به وجود حملات غیرمتمایز علیه خانواده‌های آلبانیایی، از جمله کودکان، اشاره داشتند، اما دادگاه این اقدامات را بیشتر به عنوان مصادیق «جنایت علیه بشریت» و «نقض فاحش قوانین جنگی» تلقی نمود. تحلیل دادگاه نشان داد که هدف اصلی عملیات‌های نظامی، اخراج سیستماتیک آلبانیایی‌ها و کنترل منطقه بود، نه نابودی کامل یا جزئی آن‌ها. بر همین اساس، عنصر *rea mens* لازم برای اثبات نسل‌کشی، یعنی قصد خاص برای نابودی گروه قومی، اثبات نشده تلقی گردید. (حجازی و صلح چی، ۱۳۹۹: ۹-۴۶).

مقایسه دو رأی فوق نشان می‌دهد که جایگاه کودکان در تحلیل جرم نسل‌کشی، تابع مستقیم اثبات عنصر قصد خاص نزد مرتکبان است. در جایی که قصد برای نابودی زیربنای جمعیتی یک گروه، از طریق حذف فیزیکی مردان و پسران - حتی نوجوانان کم‌سن - اثبات شود، همانند پرونده Krstić، دادگاه به شناسایی نسل‌کشی می‌رسد. اما در غیاب این نیت خاص، حتی خشونت‌های شدید علیه کودکان، مانند آنچه در کوزوو رخ داد، تحت عنوان جرائم کمتر نظیر جنایت علیه بشریت دسته‌بندی می‌گردد.

تحلیل حقوقی و انتقادی رویه موجود

در تحلیل حقوقی و انتقادی رویه دادگاه‌های بین‌المللی کیفری پیرامون جنایت نسل‌کشی علیه کودکان، باید به‌طور خاص به خلأها و موانعی که در سطح نظری و رویه‌ای موجب ناکارآمدی در شناسایی دقیق این جنایت می‌شود، توجه نمود. با وجود تصریح صریح کنوانسیون ۱۹۴۸ منع نسل‌کشی بر اینکه نابودی تمام یا بخشی از یک گروه به‌عنوان گروه قومی، مذهبی، نژادی یا ملی می‌تواند از طرق مختلفی صورت گیرد، از جمله تحمیل شرایط زیستی و انتقال اجباری کودکان، اما بررسی آرای محاکم نشان می‌دهد که در عمل، شناسایی مصادیق خاص نسل‌کشی علیه کودکان به‌شدت با موانع حقوقی و عملی مواجه بوده است.

یکی از مهم‌ترین دلایل نادیده گرفتن ویژگی خاص کودکان در رویه دادگاه‌ها، غلبه دیدگاه نظامی‌محور بر تحلیل جرائم بین‌المللی است. در بسیاری از موارد، همچون در پرونده کوزوو یا میانمار، خشونت علیه کودکان در سایه ارزیابی کلی عملیات نظامی بررسی می‌شود، نه به‌عنوان هدف مستقیم در راستای نابودی نسل آینده یک گروه. از این منظر، کودکان نه به‌عنوان قربانیان هدف‌گیری شده با انگیزه نابودی، بلکه صرفاً به‌عنوان بخشی از غیرنظامیان آسیب‌دیده درگیری‌ها تلقی می‌شوند.

کاستی دیگر در فهم حقوقی، به تفسیر محدود عنصر معنوی جرم نسل‌کشی بازمی‌گردد. در بسیاری از آراء، «قصد خاص» تنها در صورتی احراز می‌شود که عاملان مستقیماً علیه بزرگ‌سالان یا رهبران گروه اقدام کرده باشند. این در حالی است که نابودی فیزیکی یا روانی کودکان یک گروه، به‌عنوان مهم‌ترین رکن استمرار زیستی آن گروه، باید به‌طور مستقل و نه تبعی، موضوع بررسی قضایی قرار گیرد. رویه فعلی دادگاه‌ها اغلب در این زمینه ضعف دارد و توجه کافی به هدف‌گیری مستقیم کودکان به‌عنوان تجسم آینده یک گروه نمی‌کند. (رحمانیان، پیری، ۱۳۹۲: ۵۸-۲۵).

در تحلیل مفهومی تفاوت میان جنایت نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت نیز مسئله قابل‌توجهی به چشم می‌خورد. در حالی که جنایت علیه بشریت می‌تواند شامل خشونت گسترده، آزار و اذیت، و اعمال غیرانسانی علیه کودکان باشد، اما جنایت نسل‌کشی نیازمند اثبات عنصر خاص نابودی است. این تفاوت مفهومی، در عمل موجب شده است که دادگاه‌ها در نبود ادله مستقیم نسبت به قصد نابودی، اغلب ترجیح دهند اتهامات را ذیل عنوان جنایت علیه بشریت تحلیل کنند. این امر باعث کم‌توجهی به واقعیت‌هایی می‌شود که از منظر جامعه‌شناختی و روان‌شناختی، آشکارا مصادق نسل‌کشی است، اما از نظر حقوقی به دلیل سخت‌گیری در تفسیر قصد خاص، نادیده گرفته می‌شود.

همچنین، در بعد رویه‌ای، حقوق کودکان به‌عنوان قربانیان نسل‌کشی اغلب از موضعی نمادین و نه تحلیلی بررسی می‌شود. در حالی که بسیاری از اسناد بین‌المللی، نظیر کنوانسیون حقوق کودک ۱۹۸۹، به موقعیت خاص کودکان به‌عنوان افراد دارای آسیب‌پذیری مضاعف اشاره کرده‌اند، اما دادگاه‌ها در عمل کمتر از این موقعیت ویژه برای تفسیر موسع جنایت نسل‌کشی بهره می‌گیرند.

قربانی شدن کودک در یک فرآیند هدفمند نابودی نباید در حد یک آسیب جانبی تفسیر شود، بلکه خود باید به عنوان محور اصلی جنایت بررسی گردد، چرا که اساس حیات یک گروه در استمرار نسلی آن نهفته است.

اثبات نسل‌کشی علیه کودکان در دادگاه‌ها مستلزم جمع‌آوری و ارائه ادله‌ای است که اثبات کند مرتکب نه تنها از کشته شدن یا آسیب دیدن کودکان مطلع بوده، بلکه هدف اصلی از این اقدامات، نابودی جمعی یا جزئی آن گروه بوده است. در عمل، فقدان سند مستقیم یا اظهارات صریح در این خصوص موجب شده است دادگاه‌ها در اثبات عنصر معنوی جرم دچار تردید شده و به سمت اتهامات کمتر شدید متمایل شوند. این مشکل به‌ویژه در درگیری‌های داخلی یا طولانی‌مدت شدیدتر است که در آن فرماندهی و برنامه‌ریزی نظام‌مند به سختی قابل مستند سازی است.

عنصر قصد خاص، رکن اصلی تمایز جرم نسل‌کشی از سایر جرائم بین‌المللی است. این عنصر ایجاب می‌کند که مرتکب نه تنها قصد انجام عمل فیزیکی (قتل، آسیب، انتقال، تخریب) را داشته باشد، بلکه این عمل را با هدف نابودی کامل یا جزئی گروه مرتکب شود. دادگاه‌ها این قصد را از مجموعه شواهد زمینه‌ای، گفتارها، الگوهای رفتاری و ساختار فرماندهی استنباط می‌کنند. با این حال، در پرونده‌های مربوط به کودکان، به دلیل عدم وجود گفتار صریح یا سیاست‌های مکتوب مبنی بر حذف کودکان، استنباط این قصد دشوار می‌شود. (محترم قلاتی و قیاسی، ۱۳۹۶: ۱۵۵-۱۹۶).

مسئله‌ای که اهمیت دارد، این است که قصد خاص نسبت به نابودی گروه از طریق نابودی نسل آینده‌اش (کودکان) ممکن است به شیوه‌های ظریف‌تری مانند تحمیل شرایط زیستی غیرقابل تحمل، سوءتغذیه عمدی، انکار بهداشت یا آموزش، یا حتی انتقال فرهنگی اجباری اعمال شود. این اشکال خشونت در رویه دادگاه‌ها کمتر به عنوان مصادیق نسل‌کشی شناخته شده‌اند، چرا که تمرکز آن‌ها غالباً بر اعمال فیزیکی و صریح است. این در حالی است که بندهای (ج) و (ه) ماده دوم کنوانسیون نسل‌کشی به وضوح این اعمال را نیز در زمره نسل‌کشی طبقه‌بندی کرده‌اند.

به نظر می‌رسد که نظام بین‌الملل کیفری نیازمند بازاندیشی در تفسیر و تحلیل عناصر جرم نسل‌کشی، به‌ویژه در رابطه با کودکان است. با وجود پیشرفت‌های نظری در برخی آراء مانند پرونده Krstić، همچنان در رویه قضایی فاصله قابل‌توجهی میان مفهوم نظری نسل‌کشی و شناسایی عملی آن نسبت به کودکان وجود دارد. برای پر کردن این خلأ، توسعه استانداردهای اثباتی، استفاده از گزارش‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناختی، و نیز بهره‌گیری از موقعیت حقوقی خاص کودکان در تفسیر عنصر قصد خاص می‌تواند راهگشا باشد. (پورمحمدی و همکاران، ۱۴۰۲: ۲۲۸-۱۹۳).

اگرچه تردیدی نیست که بار اثبات نسل‌کشی باید سنگین باشد تا از سوءاستفاده جلوگیری شود، اما باید توجه داشت که سنگینی بیش‌ازحد معیارها نباید به انکار رنج‌های واقعی و ساختاری کودکان منتهی شود. رویه دادگاه‌ها باید به تدریج به سمت تحلیل جزئی‌تر و حساس‌تر نسبت به

کودکان در قالب قربانیان نسل‌کشی حرکت کند، تا با درک عمیق‌تر از معنای «نابودی یک گروه» در عصر حاضر، اجرای عدالت واقعی ممکن گردد.

نحوه جرم‌انگاری نسل‌کشی کودکان در نظام‌های حقوقی کشورهای مختلف

در نظام حقوقی آلمان، جرم نسل‌کشی به‌عنوان یکی از جدی‌ترین جرایم بین‌المللی در قانون کیفری مدون شده است. این کشور با تصویب «قانون جرایم علیه حقوق بین‌الملل (Völkerstrafgesetzbuch) یا (VStGB) در سال ۲۰۰۲، گامی مهم در زمینه اجرای عدالت بین‌المللی برداشت. ماده ۶ این قانون به صراحت نسل‌کشی را جرم‌انگاری کرده و ساختار آن را منطبق با تعریف کنوانسیون ۱۹۴۸ جلوگیری و مجازات جنایت نسل‌کشی تنظیم کرده است. این ماده نسل‌کشی را شامل پنج مصداق اصلی می‌داند، از جمله: کشتن اعضای یک گروه، ایجاد آسیب جدی جسمی یا روحی، تحمیل شرایط زندگی نابودکننده، اعمال تدابیر برای جلوگیری از تولد، و انتقال اجباری کودکان.

در این قانون، گروه‌هایی که می‌توانند هدف نسل‌کشی واقع شوند عبارت‌اند از گروه‌های ملی، قومی، نژادی یا مذهبی، که این طبقه‌بندی عیناً برگرفته از کنوانسیون نسل‌کشی است. از منظر حقوقی، کودکان نیز می‌توانند به‌عنوان اعضای این گروه‌ها در معرض نسل‌کشی قرار گیرند و بنابراین مشمول حمایت این قانون هستند. با این حال، قانون آلمان به‌طور خاص به ویژگی‌های خاص کودکان یا وضعیت آن‌ها به‌عنوان قربانیان آسیب‌پذیر نسل‌کشی اشاره مستقیمی ندارد. این خلأ می‌تواند در تحلیل و رویه قضایی اهمیت ویژه‌ای بیابد.

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های مربوط به کودکان در این قانون، بند مربوط به «انتقال اجباری کودکان یک گروه به گروهی دیگر» است. این بند به‌صورت مستقیم به یکی از مصادیق شناخته‌شده نسل‌کشی علیه کودکان اشاره دارد. از نظر رویه‌ای، این بخش از قانون می‌تواند ابزار حقوقی مناسبی برای تعقیب و محاکمه افرادی باشد که در اقدامات سازمان‌یافته برای جداسازی و تغییر هویت فرهنگی یا قومی کودکان دخیل بوده‌اند، نظیر آنچه در جریان نسل‌کشی در بوسنی یا رواندا رخ داد.

در عمل، دادگاه‌های آلمان در سال‌های اخیر صلاحیت جهانی (universal jurisdiction) خود را برای رسیدگی به جنایات بین‌المللی از جمله نسل‌کشی، حتی اگر خارج از مرزهای این کشور رخ داده باشد، به کار گرفته‌اند. به‌عنوان مثال، در پرونده‌هایی که علیه عاملان جنایات در سوریه و عراق در محاکم آلمان اقامه شد، دادگاه‌های این کشور به بررسی جرایم علیه ایزدی‌ها از جمله ربایش و سوءاستفاده از کودکان نیز پرداختند، اگرچه در برخی موارد اتهام نسل‌کشی علیه کودکان به‌صورت جداگانه مطرح نشد. با این وجود، یکی از انتقادات وارد به ساختار حقوقی آلمان، فقدان مقررات ویژه و مستقل در خصوص نسل‌کشی کودکان به‌عنوان یک موضوع دارای خصوصیت جمعیت‌شناختی و روان‌شناختی خاص است. برای مثال، اگرچه انتقال اجباری کودکان جرم‌انگاری شده، اما سازوکار تشخیص و اثبات نیت خاص (dolus specialis) برای این مصداق خاص در سطح عمل قضایی همچنان با چالش‌هایی روبه‌رو است و نیازمند تفسیر قضات بر پایه مستندات

روانی، فرهنگی و سیاسی است. اگرچه تاکنون پرونده‌ای که تنها مبتنی بر نسل‌کشی کودکان در آلمان بررسی شده باشد وجود ندارد، اما در ارزیابی‌های حقوقی انجام‌شده از سوی مراکز مطالعات حقوق بین‌الملل آلمان، بر ضرورت توسعه مفهومی و رویه‌ای نسل‌کشی کودکان تأکید شده است. پژوهشگران آلمانی به‌ویژه بر نقش غیرقابل انکار تربیت اجباری، تغییر هویت دینی، و سلب امکان رشد فرهنگی کودکان به‌عنوان ابزاری برای نابودی تدریجی یک گروه تأکید کرده‌اند.

نکته قابل توجه دیگر در نظام حقوقی آلمان، امکان اجرای عدالت فراملی از طریق اصل صلاحیت جهانی است. این بدان معناست که اگر یک کودک در کشور دیگری هدف نسل‌کشی قرار گرفته باشد، در صورت حضور مظنون در آلمان، می‌توان رسیدگی قضایی را آغاز کرد. این ظرفیت حقوقی، به‌ویژه در پرتو همکاری با دادگاه‌های بین‌المللی و نهادهای حقوق بشری، می‌تواند بستری برای محاکمه عاملان نسل‌کشی علیه کودکان باشد. هرچند آلمان در سطح قانون‌گذاری، نسل‌کشی از جمله نسل‌کشی علیه کودکان را جرم‌انگاری کرده است، اما هنوز جای کار فراوانی برای توسعه مفهوم و اجرای دقیق آن در رابطه با کودکان وجود دارد. به‌ویژه در حوزه تشخیص «نیت خاص» و درک روان‌شناختی از آسیب‌های تحمیل‌شده بر کودکان، رویه قضایی آلمان نیازمند توسعه و تفصیل بیشتری است تا بتواند پاسخی مؤثرتر به چنین جنایات پیچیده‌ای ارائه دهد. (Schabas, 2008. 253-270).

در نظام حقوقی فرانسه، جرم نسل‌کشی به‌ویژه پس از تصویب اساسنامه رم و عضویت این کشور در دیوان کیفری بین‌المللی در سال ۲۰۰۰، به‌طور صریح در قوانین کیفری وارد شده است. فرانسه به‌عنوان یکی از کشورهای پیشگام در حمایت از حقوق بشر و قربانیان جنگ، جرم نسل‌کشی را در چارچوب قوانین داخلی خود به‌صورت مستقل جرم‌انگاری کرده و صلاحیت جهانی را برای پیگیری آن قائل شده است. در قانون جزای فرانسه، نسل‌کشی به‌موجب ماده ۲۱۱-۱ از Code pénal (قانون مجازات) تعریف و مشخص شده و شامل اقدامات مختلفی چون کشتن، آسیب جسمی یا روانی جدی، تحمیل شرایط زیستی نامناسب، جلوگیری از زاد و ولد و انتقال اجباری کودکان است.

عنصر خاص این جرم که نیت برای نابودی تمام یا بخشی از یک گروه قومی، نژادی، مذهبی یا ملی است، در قوانین فرانسه نیز به رسمیت شناخته شده است. با این حال، در عمل، اثبات این نیت خاص (dolus specialis) خصوصاً در ارتباط با کودکان، همواره با چالش‌هایی مواجه بوده است. قانون کیفری فرانسه، از لحاظ نظری، در بردارنده حمایت ویژه‌ای از کودکان در چارچوب نسل‌کشی است، اما در رویه قضایی هنوز پرونده‌ای که تمرکز کامل آن بر نسل‌کشی علیه کودکان باشد، کمتر دیده شده است. فرانسه با تصویب ماده ۲۱۲-۱ قانون مجازات خود، صلاحیت رسیدگی به جنایات نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت و جنایات جنگی را در صورتی که این جرایم در خارج از خاک فرانسه و علیه اتباع خارجی نیز صورت گرفته باشد، برای دادگاه‌های داخلی به رسمیت شناخته است. این گام، امکان پیگیری قضایی مرتکبان نسل‌کشی کودکان در

سرزمین‌های خارجی را نیز فراهم کرده است، هرچند در اجرا، هنوز چالش‌هایی به‌ویژه در زمینه جمع‌آوری ادله و اثبات قصد خاص باقی مانده‌اند.

از منظر حمایت حقوقی ویژه از کودکان، نظام کیفری فرانسه در قوانین مربوط به کودک‌آزاری و بهره‌کشی از کودکان بسیار پیشرفته است و تلاش شده است که در مواردی از همپوشانی مفاهیم برای تقویت پیگرد جرایم نسل‌کشی علیه کودکان استفاده شود. با این حال، نسل‌کشی کودکان به عنوان جرم مستقل و با ویژگی‌های خاص آن هنوز در قالب یک رویه منسجم قضایی در فرانسه شکل نگرفته و بیشتر در قالب کلی‌تر جرم نسل‌کشی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

از جمله جلوه‌های بارز چالش در اجرای این جرم در فرانسه، مسئله اثبات آگاهی و اراده مرتکب نسبت به ویژگی سنی قربانیان است. دادگاه‌های فرانسه تاکنون پرونده‌هایی را درباره نسل‌کشی رواندا بررسی کرده‌اند، اما در آن‌ها نیز تمرکز اصلی بر کل جمعیت قربانی و نه صرفاً کودکان بوده است. با این‌که اطلاعات مربوط به انتقال اجباری کودکان، یا کشتار دسته‌جمعی کودکان وجود داشته، ولی از منظر حقوقی کمتر به‌عنوان محور مستقل در کیفرخواست یا رأی دادگاه مورد تمرکز قرار گرفته است. قانون مجازات فرانسه بیان می‌کند که هر عملی که با نیت نابودی کل یا بخشی از یک گروه انسانی انجام شود، و از میان پنج مورد مشخص از جمله کشتار یا انتقال اجباری کودکان یکی باشد، مشمول تعریف نسل‌کشی است. این تعریف با متن ماده ۶ اساسنامه رم تطابق دارد. اما تفاوت آن در این است که نظام حقوقی فرانسه این جرم را نه فقط برای رسیدگی در سطح بین‌المللی، بلکه در صلاحیت مستقیم دادگاه‌های ملی نیز وارد کرده است.

فرانسه با وجود سیستم حقوقی پیشرفته، در حوزه تشخیص مصادیق خاص نسل‌کشی علیه کودکان، همچنان در مرحله توسعه رویه قضایی و تفکیک دقیق میان مفاهیم است. برخی منتقدان حقوقی فرانسوی بر این باورند که باید یک بخش جداگانه در کیفرخواست‌ها و بررسی‌های قضایی به نسل‌کشی کودکان اختصاص یابد، چرا که هم از نظر قربانی‌شناسی و هم روان‌شناسی جرم، آسیب‌های واردشده به کودکان ماهیتی متمایز و طولانی‌مدت دارند. نظام حقوقی فرانسه از لحاظ ساختار قانونی، ظرفیت بالایی برای شناسایی و پیگیری نسل‌کشی کودکان دارد، اما بهره‌گیری کامل از این ظرفیت نیازمند تدوین دستورالعمل‌های قضایی خاص، آموزش قضات و دادستان‌ها درباره ماهیت ویژه کودک‌محور نسل‌کشی و همچنین توسعه پرونده‌های پیشگام برای تثبیت رویه قضایی در این زمینه است. (Roznovschi, 2003: 120-124).

در نظام حقوقی کانادا، جرم‌انگاری نسل‌کشی، از جمله نسبت به کودکان، جایگاهی صریح و مشخص در قوانین داخلی این کشور دارد. مبنای اصلی شناسایی و پیگرد این جرم در کانادا، قانون جنایات علیه بشریت و جنایت نسل‌کشی (Crimes Against Humanity and War Crimes Act) مصوب سال ۲۰۰۰ میلادی است. این قانون با هدف تطبیق نظام حقوقی داخلی کانادا با تعهدات این کشور در چارچوب اساسنامه رم دیوان کیفری بین‌المللی تصویب شده و به موجب آن، نسل‌کشی به‌طور خاص و جداگانه جرم‌انگاری شده است.

نسل‌کشی در این قانون با همان تعریفی که در ماده ۲ اساسنامه رم و ماده ۲ کنوانسیون پیشگیری و مجازات جنایت نسل‌کشی ۱۹۴۸ آمده است، تعریف شده و در بر گیرنده ارتکاب اعمالی چون قتل، آسیب جسمی یا روانی شدید، تحمیل عمدی شرایط نابودکننده، ممانعت از زاد و ولد و انتقال اجباری کودکان از یک گروه به گروه دیگر با قصد نابودی کلی یا جزئی یک گروه قومی، ملی، نژادی یا مذهبی است. در نتیجه، انتقال اجباری یا جداسازی کودکان در بافت قومی یا مذهبی نیز به عنوان مصداق مشخصی از نسل‌کشی در قانون داخلی کانادا شناسایی شده است. برخلاف برخی نظام‌های حقوقی که نسل‌کشی کودکان را به عنوان بخشی از جرم کلی‌تر نسل‌کشی در نظر می‌گیرند، رویه کانادایی به‌ویژه با توجه به زمینه تاریخی خود - از جمله تجربه مدارس شبانه‌روزی بومیان (Residential Schools) که اخیراً از سوی بسیاری نهادهای رسمی کانادایی به عنوان «نسل‌کشی فرهنگی» توصیف شده - به‌گونه‌ای پیش‌رو و حساس به جنبه‌های کودک‌محور نسل‌کشی است.

در پرونده‌هایی که توسط «کمیسیون حقیقت و آشتی کانادا» بررسی شده، انتقال اجباری کودکان بومی به مدارس شبانه‌روزی و جدا کردن آنان از خانواده، فرهنگ و زبان مادری‌شان، به‌عنوان مصداق‌هایی از اقدامات با نیت نابودی فرهنگی و گاه فیزیکی گروه‌های بومی در نظر گرفته شده‌اند. اگرچه این موارد هنوز در مراجع کیفری داخلی یا بین‌المللی به عنوان نسل‌کشی کیفری محکوم نشده‌اند، اما پایه‌ای برای تحلیل حقوقی نسل‌کشی نسبت به کودکان فراهم کرده‌اند.

دادگاه‌های کانادایی در موارد معدودی که به اتهامات نسل‌کشی پرداخته‌اند، بیشتر روی جنبه‌هایی همچون نیت خاص (dolus specialis) و وجود شواهد مستند از قصد نابودی تمرکز کرده‌اند. چالش اصلی در رویه کانادایی، همانند بسیاری دیگر از کشورها، اثبات عنصر معنوی جرم است؛ به‌ویژه هنگامی که قربانیان، کودکان‌اند و اقدامات ارتكابی، پوشیده یا تدریجی باشد. در عین حال، نظام حقوقی کانادا در اجرای صلاحیت جهانی (Universal Jurisdiction) برای تعقیب مرتکبان نسل‌کشی فعال‌تر از بسیاری کشورها عمل کرده است. بر اساس قانون مذکور، دادگاه‌های کانادایی می‌توانند نسبت به نسل‌کشی ارتكابی در هر نقطه جهان، حتی بدون ارتباط سرزمینی یا تابعیتی، اقدام قضایی کنند، مشروط به تصویب دادستان کل. همچنین، قوانین کیفری کانادا امکان حمایت کیفری از کودکان در خلال مخاصمات مسلحانه و جرایم بین‌المللی را گسترش داده‌اند. این موضوع باعث شده زمینه قانونی نسبتاً شفاف‌تری برای پیگرد نسل‌کشی علیه کودکان وجود داشته باشد، هرچند در عمل، همچنان موارد اجرایی محدود و با چالش مواجه‌اند.

از جنبه سیاست عمومی و اقدامات حمایتی، کانادا از معدود کشورهایی است که در کنار جرم‌انگاری نسل‌کشی، برنامه‌های جبرانی، ترمیمی و آموزشی گسترده‌ای را برای قربانیان کودک و گروه‌های اقلیت تدارک دیده است. این سیاست‌ها، ولو بیشتر ماهیت مدنی و اجتماعی داشته باشند، اما مکمل نظام کیفری در مواجهه با آثار نسل‌کشی به‌ویژه علیه کودکان به شمار می‌روند. نظام حقوقی کانادا نسبت به نسل‌کشی کودکان هم از منظر تقنینی، هم سیاست جنایی و هم در سطح نمادین و اجتماعی، گام‌هایی مؤثر برداشته است، اما همچنان نیازمند شفاف‌سازی رویه

قضایی، به‌ویژه در اثبات عنصر معنوی و توجه به نسل‌کشی فرهنگی است که اغلب کودکان هدف آن قرار می‌گیرند. (MacDonald, et al, 2012: 427-449).

نظام حقوقی ایران، برخلاف کشورهای فوق، نسل‌کشی را به‌طور صریح در قوانین کیفری جرم‌انگاری نکرده است. با وجود آن‌که ایران در سال ۱۹۵۶ به کنوانسیون منع نسل‌کشی پیوسته، هنوز قانون‌گذاری داخلی در این خصوص انجام نداده است. در قانون مجازات اسلامی هیچ ماده‌ای به‌طور مستقیم به جرم نسل‌کشی اختصاص ندارد، و تنها برخی از مصادیق آن را می‌توان ذیل قتل عمد یا جنایت علیه بشریت بررسی کرد. به‌ویژه در مورد کودکان، نه گروه کودک به‌عنوان گروه قربانی خاص شناخته شده، و نه ضمانت اجرای کیفری ویژه‌ای در این زمینه پیش‌بینی شده است. این خلأ حقوقی، امکان پیگرد نسل‌کشی از جمله نسبت به کودکان را در چارچوب نظام کیفری ملی بسیار دشوار می‌سازد. (اردبیلی و همکاران، ۱۳۸۵: ۱-۲۵).

در مقایسه تطبیقی میان این چهار کشور، مشاهده می‌شود که کشورهایمانند آلمان، فرانسه و کانادا با تصویب قوانین خاص، نسل‌کشی را به‌طور مستقیم در حقوق داخلی خود جرم‌انگاری کرده‌اند، حال آنکه در ایران این جرم هنوز وارد حقوق کیفری ملی نشده است. با این حال، حتی در کشورهایی که جرم‌انگاری کامل صورت گرفته، مسئله‌ی نسل‌کشی کودکان به‌عنوان یک نوع خاص یا مستقل، مورد توجه ویژه قرار نگرفته است و تفسیر رویه‌ای در این زمینه به‌شدت محدود است.

در برخی از این کشورها، ظرفیت‌های حقوق بشری یا سیاست‌گذاری عمومی، مانند در کانادا، به طرح مسائل مربوط به نسل‌کشی کودکان (مثلاً علیه کودکان بومی) کمک کرده‌اند، اما این ظرفیت‌ها هنوز در حوزه‌ی کیفری و قضایی به نقطه‌ی اثبات نسل‌کشی نرسیده‌اند. همچنین اثبات عنصر قصد خاص نسبت به نابودی گروهی از کودکان، حتی در این نظام‌های پیشرفته حقوقی نیز با دشواری‌های اثباتی، سیاسی و تفسیری مواجه است.

در سطح حقوق داخلی، یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در نادیده‌گیری نسل‌کشی کودکان، وابسته بودن تعریف گروه‌های قربانی به مفاهیم سنتی کنوانسیون ۱۹۴۸ است. در هیچ‌یک از قوانین بررسی‌شده، «کودکان» به‌عنوان یک گروه جمعیتی مستقل در تعریف نسل‌کشی ذکر نشده‌اند. این امر باعث شده است که اقدامات علیه کودکان تنها زمانی به عنوان نسل‌کشی شناخته شوند که کودکان بخشی از یک گروه قومی یا مذهبی هدف قرار گرفته باشند، نه به صرف کودکی آنها.

با توجه به تجربه این نظام‌های حقوقی، می‌توان نتیجه گرفت که اصلاح قوانین داخلی برای شناسایی صریح نسل‌کشی علیه کودکان، به‌عنوان یک اولویت در مسیر پیشرفت حقوق بین‌الملل کیفری محسوب می‌شود. همچنین لازم است نهادهای قانون‌گذاری در کشورهای مختلف، از جمله ایران، نسبت به تصویب قوانین خاص برای جرم‌انگاری نسل‌کشی، و مشخصاً در قالب نسل‌کشی کودکان، اقدام کنند. جرم‌انگاری مؤثر نسل‌کشی کودکان در سطح داخلی، علاوه بر هم‌سویی با تعهدات بین‌المللی، نقش مهمی در افزایش کارآمدی پیگرد کیفری، تحقق عدالت، و بازدارندگی در برابر ارتکاب این جنایت ایفا می‌کند. بدون این اصلاحات، حتی نظام‌های حقوقی پیشرفته نیز

ممکن است در مقابل فجایع علیه کودکان، واکنشی ناکافی و صرفاً نمادین از خود نشان دهند.
(اردبیلی، منبع پیشین)

کشور	وضعیت جرم‌انگاری نسل‌کشی	تعریف نسل‌کشی مطابق کنوانسیون	اشاره مستقل به «کودکان»	نمونه‌های رویه قضایی	چالش‌های اصلی در شناسایی نسل‌کشی کودکان
آلمان	دارد (VStGB ماده ۶)	مطابق کامل با کنوانسیون ۱۹۴۸	تنها به عنوان بخشی از گروه هدف	پرونده رواندا، یوگسلاوی	اثبات قصد خاص نسبت به کودکان، تفسیر محدود
فرانسه	دارد (ماده ۲۱۱-۱ قانون جزا)	هم‌راستا با کنوانسیون	اشاره غیرمستقیم در قالب گروه قومی	پرونده‌های مربوط به رواندا	عدم تفکیک موقعیت کودکان به عنوان گروه خاص
کانادا	دارد (CAHWCA 2000)	بر اساس اساسنامه رم و کنوانسیون	توجه ویژه در اسناد غیردادگاهی (مثل گزارش مدارس شبهانه‌روزی)	پرونده‌های بومیان (نه کیفری مستقیم)	عدم ارتقا یافته به سطح جرم کیفری رسمی
ایران	ندارد	فقط تعهد بین‌المللی بدون قانون داخلی	اشاره‌ای نشده است	فاقد سابقه قضایی مربوط	فقدان قانون داخلی، عدم تطابق با اسناد بین‌المللی
کشور	وضعیت جرم‌انگاری نسل‌کشی	تعریف نسل‌کشی مطابق کنوانسیون	اشاره مستقل به «کودکان»	نمونه‌های رویه قضایی	چالش‌های اصلی در شناسایی نسل‌کشی کودکان
آلمان	دارد (VStGB ماده ۶)	مطابق کامل با کنوانسیون ۱۹۴۸	تنها به عنوان بخشی از گروه هدف	پرونده رواندا، یوگسلاوی	اثبات قصد خاص نسبت به کودکان، تفسیر محدود
فرانسه	دارد (ماده ۲۱۱-۱ قانون جزا)	هم‌راستا با کنوانسیون	اشاره غیرمستقیم در قالب گروه قومی	پرونده‌های مربوط به رواندا	عدم تفکیک موقعیت کودکان به عنوان گروه خاص
کانادا	دارد (CAHWCA 2000)	بر اساس اساسنامه رم و کنوانسیون	توجه ویژه در اسناد غیردادگاهی (مثل گزارش مدارس شبهانه‌روزی)	پرونده‌های بومیان (نه کیفری مستقیم)	عدم ارتقا یافته به سطح جرم کیفری رسمی
ایران	ندارد	فقط تعهد بین‌المللی بدون قانون داخلی	اشاره‌ای نشده است	فاقد سابقه قضایی مربوط	فقدان قانون داخلی، عدم تطابق با اسناد بین‌المللی

قطعهنامه ۲۰۰۵ شورای امنیت سازمان ملل متحد ۲۰۱۱ در حمایت از کودکان بزه‌دیده

قطعهنامه ۲۰۰۵ شورای امنیت سازمان ملل متحد، که در ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۱ به تصویب رسید، به‌طور خاص به تمدید مأموریت دفتر یکپارچه صلح‌سازی سازمان ملل در سیرالئون (UNIPSIL) تا ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۲ می‌پردازد. این قطعهنامه با هدف حمایت از روند صلح و توسعه در سیرالئون، تأکید ویژه‌ای بر اهمیت حمایت بین‌المللی از این کشور در دوره انتخابات ۲۰۱۲ و تلاش‌های آن برای دستیابی به صلح، امنیت و توسعه پایدار دارد.

در حالی که قطعهنامه ۲۰۰۵ مستقیماً به موضوع کودکان بزه‌دیده نمی‌پردازد، اما در چارچوب گسترده‌تر حمایت از کودکان در درگیری‌های مسلحانه، قطعهنامه‌های پیشین و مرتبطی وجود دارند که به‌طور خاص به این موضوع توجه دارند. به‌عنوان مثال، قطعهنامه ۱۶۱۲ شورای امنیت، که در ۲۶ ژوئیه ۲۰۰۵ تصویب شد، به‌طور خاص به موضوع کودکان در درگیری‌های مسلحانه می‌پردازد. این قطعهنامه، استفاده و جذب کودکان توسط طرف‌های درگیر در درگیری‌های مسلحانه را به‌شدت محکوم می‌کند و بر اهمیت حفاظت از کودکان در مأموریت‌های حفظ صلح سازمان ملل تأکید دارد.

قطعهنامه ۱۶۱۲ همچنین به ایجاد سازوکار نظارت و گزارش‌دهی (MRM) برای نظارت بر نقض‌های جدی حقوق کودکان در درگیری‌های مسلحانه اشاره دارد. این سازوکار با هدف جمع‌آوری اطلاعات دقیق و قابل اعتماد درباره نقض‌های حقوق کودکان، از جمله جذب اجباری، قتل، نقص عضو، تجاوز جنسی و حملات به مدارس و بیمارستان‌ها، طراحی شده است.

قطعهنامه ۱۹۹۸ شورای امنیت، که در ۱۲ ژوئیه ۲۰۱۱ تصویب شد، به‌طور خاص به حفاظت از مدارس و بیمارستان‌ها در برابر حملات در درگیری‌های مسلحانه می‌پردازد. این قطعهنامه تأکید می‌کند که حملات مکرر به مدارس و بیمارستان‌ها می‌تواند به‌عنوان نقض جدی حقوق بین‌الملل تلقی شود و خواستار پایان دادن به مصونیت برای افرادی است که مرتکب چنین جنایاتی می‌شوند.

اگرچه قطعهنامه ۲۰۰۵ مستقیماً به موضوع کودکان بزه‌دیده نمی‌پردازد، اما در چارچوب گسترده‌تر تلاش‌های شورای امنیت برای حمایت از کودکان در درگیری‌های مسلحانه قرار می‌گیرد. این تلاش‌ها شامل ایجاد سازوکارهای نظارتی، تأکید بر حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی مانند مدارس و بیمارستان‌ها، و محکومیت شدید استفاده و جذب کودکان توسط طرف‌های درگیر است. برای دستیابی به حفاظت مؤثر از کودکان در درگیری‌های مسلحانه، همکاری مستمر بین دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و جامعه مدنی ضروری است. اجرای کامل و مؤثر قطعهنامه‌های شورای امنیت، همراه با نظارت دقیق و پاسخگویی، می‌تواند گامی مهم در جهت پایان دادن به نقض‌های حقوق کودکان در درگیری‌های مسلحانه باشد. (رابرت کریر و همکاران، ۱۳۸۴: ۷۴-۱۱۳)

جنایت نسل کشی در غزه

بر اساس کنوانسیون جلوگیری و مجازات جرم نسل‌کشی مصوب ۱۹۴۸، نسل‌کشی شامل هرگونه اقدامی با قصد نابودی کلی یا جزئی یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی است. اعمالی چون قتل

اعضای گروه، وارد آوردن صدمات جسمی یا روانی شدید، تحمیل شرایط زیستی نابودکننده، ممانعت از زاد و ولد و انتقال اجباری کودکان، همگی مصادیقی از نسل‌کشی به شمار می‌روند. در بحران اخیر غزه و حملات نظامی گسترده اسرائیل، بسیاری از نهادهای حقوق بشری و تحلیل‌گران حقوق بین‌الملل با استناد به این تعاریف، از احتمال ارتکاب جنایت نسل‌کشی سخن گفته‌اند. شواهد موجود از کشتار گسترده غیرنظامیان، به‌ویژه کودکان، تخریب کامل زیرساخت‌های حیاتی مانند بیمارستان‌ها و مدارس، و محاصره مطلق منطقه غزه که مانع دسترسی مردم به غذا، دارو و آب آشامیدنی شده، می‌تواند با مفاد این کنوانسیون منطبق باشد.

عنصر معنوی یعنی قصد خاص برای نابودی یک گروه خاص اهمیت اساسی دارد. اظهارات برخی مقامات اسرائیلی در مورد "تسویه کامل حساب با غزه" و "تخریب کامل منطقه" توسط نهادهای بین‌المللی به‌عنوان نشانه‌هایی از این قصد خاص مورد بررسی قرار گرفته‌اند. علاوه بر این، گزارش‌هایی حاکی از استفاده از گرسنگی به‌عنوان سلاح جنگی، بمباران مکرر مناطق مسکونی، و هدف قرار دادن نهادهای آموزشی و بهداشتی وجود دارد که همگی می‌توانند نشان‌دهنده طراحی سیستماتیک و هدفمند برای نابودی بخشی از جمعیت فلسطینی باشند.

دیوان بین‌المللی کیفری به‌عنوان مرجع اصلی رسیدگی به جنایات بین‌المللی از جمله نسل‌کشی، صلاحیت بررسی این موضوع را دارد. در حال حاضر، برخی کشورها از جمله آفریقای جنوبی، بولیوی، و بنگلادش شکایاتی را در خصوص اقدامات اسرائیل به این نهاد ارائه کرده‌اند. همچنین، بیش از ۸۰۰ حقوق‌دان و استاد دانشگاه از سراسر جهان در بیانیه‌ای مشترک اعلام کرده‌اند که اقدامات اسرائیل ممکن است مصداق جرم نسل‌کشی باشد و جامعه بین‌المللی باید تحقیق فوری و بی‌طرفانه‌ای در این زمینه انجام دهد.

در کنار دیوان کیفری، نقش دیوان بین‌المللی دادگستری نیز برجسته شده است. آفریقای جنوبی در دی ماه ۱۴۰۲ شکایتی علیه اسرائیل در این دیوان مطرح کرد و خواستار صدور دستور موقت برای توقف اقدامات مخرب در غزه شد. دیوان با بررسی مقدماتی، برخی اقدامات اسرائیل را قابل انطباق با مفاد کنوانسیون نسل‌کشی دانست و از اسرائیل خواست تا برای جلوگیری از وقوع نسل‌کشی، تدابیری اتخاذ کند. این تصمیم گرچه به منزله اثبات جرم نبود، اما تأیید کرد که ادعاهای مطرح‌شده از سوی آفریقای جنوبی "منطقی و قابل استماع" است. (فرهمندزاد، ۱۴۰۲: ۸۴-۶۲).

اقدامات اسرائیل از منظر قواعد حقوق بشردوستانه بین‌المللی در زمینه ممانعت از کمک‌های انسانی، تخریب زیرساخت‌ها و بی‌توجهی به اصل تمایز بین اهداف نظامی و غیرنظامی، مصادیق بارز نقض جدی حقوق بشر محسوب می‌شود. در گزارش‌هایی از سازمان‌هایی نظیر دیدبان حقوق بشر و عفو بین‌الملل، این اقدامات به‌عنوان جنایات جنگی و حتی جنایت علیه بشریت طبقه‌بندی شده‌اند. این نهادها خواستار پیگیری قضایی در سطح بین‌المللی و پایان دادن به مصونیت مقامات اسرائیلی شده‌اند.

واکنش اسرائیل به این اتهامات مبتنی بر دفاع مشروع است. مقامات این کشور مدعی‌اند که عملیات نظامی‌شان در پاسخ به حملات گروه حماس صورت گرفته و هدف آن، خنثی‌سازی تهدیدات امنیتی است. آنان همچنین تأکید کرده‌اند که تلاش می‌کنند از تلفات غیرنظامیان جلوگیری کنند، اما در بسیاری از موارد این ادعاها با شواهد میدانی و گزارش نهادهای مستقل هم‌خوانی ندارد. تلفات انسانی بی‌سابقه‌ای به‌ویژه در میان کودکان ثبت شده است. بر اساس گزارش‌ها، بیش از ۵۰ هزار فلسطینی در جریان حملات کشته شده‌اند که سهم قابل توجهی از آنان را کودکان تشکیل می‌دهند. در کنار این، تخریب سیستم بهداشت و آموزش، محاصره طولانی‌مدت و بی‌خانمان شدن میلیون‌ها نفر، بحران انسانی فاجعه‌باری را رقم زده است که از دید برخی تحلیل‌گران، نشانه‌هایی از پاک‌سازی قومی و نسل‌کشی مدرن محسوب می‌شود.

جامعه بین‌المللی و کشورهای عضو کنوانسیون نسل‌کشی، طبق تعهدات حقوقی خود، موظف به پیشگیری از وقوع چنین جنایاتی و همچنین پیگیری حقوقی عاملان آن هستند. تاکنون اقدامات پراکنده‌ای از سوی برخی کشورها و نهادهای بین‌المللی در این زمینه انجام شده، اما به باور بسیاری از کارشناسان حقوقی، این تلاش‌ها کافی نیست و باید فشار بیشتری برای توقف اقدامات اسرائیل و احقاق حقوق قربانیان اعمال شود.

بررسی اتهام نسل‌کشی در غزه نه تنها از نظر حقوقی، بلکه از نظر اخلاقی، انسانی و تاریخی اهمیت دارد. اگر جامعه جهانی نتواند در برابر این ادعاها واکنش مناسبی نشان دهد، اعتبار حقوق بین‌الملل زیر سؤال خواهد رفت و پیامدهای آن می‌تواند تا نسل‌های آینده ادامه داشته باشد. دفاع از ارزش‌های انسانی و اصول حقوق بین‌الملل ایجاب می‌کند که تحقیقات بی‌طرفانه، جامع و مؤثری در مورد این اتهامات انجام شود و در صورت اثبات، عاملان آن مورد مجازات قرار گیرند. (غمامی، ۱۴۰۲: ۸۶-۱۰۰).

جنایت علیه کودکان ایران در جریان جنگ ۱۲ روزه

در جریان جنگ ۱۲ روزه‌ای که علیه ایران صورت گرفت، شهادت شمار زیادی از کودکان ایرانی، بُعدی تراژیک و در عین حال حقوقی - بین‌المللی به این مخاصمه داده است. حضور آمار بالای قربانیان کودک، مسأله را از یک احتمال حقوقی به یک واقعیت مستند و قابل پیگیری در سطوح بین‌المللی تبدیل می‌کند. بر اساس اصول بنیادین حقوق بین‌الملل بشردوستانه، کودکان در مخاصمات مسلحانه در شمار آسیب‌پذیرترین گروه‌های غیرنظامی هستند و برخورداری آن‌ها از حمایت ویژه، در اسناد متعدد بین‌المللی تصریح شده است. ماده ۷۷ پروتکل الحاقی اول به کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹ به صراحت تأکید دارد که کودکان باید در برابر هرگونه حمله، سوءاستفاده و تأثیرات خصمانه جنگ حمایت شوند^۱. با شهادت تعداد قابل توجهی از کودکان، به‌وضوح می‌توان گفت که این اصل بنیادین نقض شده است.

^۱ International Committee of the Red Cross (ICRC), Protocol Additional to the Geneva Conventions of 12 August 1949 (Protocol I), 8 June 1977, <https://ihl-databases.icrc.org/en/ihl-treaties/api-1977>.

مطابق ماده ۸(ب)(۲)(i) اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی (ICC)، حمله عمدی به افراد غیرنظامی، به‌ویژه کودکان، جنایت جنگی محسوب می‌شود.^۱ این ماده حتی بدون نیاز به اثبات قصد کشتار کودکان، صرف وقوع فعل را در صورت عمدی بودن حمله، مشمول تعقیب بین‌المللی می‌داند. با توجه به شهادت شمار زیادی از کودکان، که برخی از آنان در منازل مسکونی، مدارس، یا در حال بازی در کوچه‌ها بوده‌اند، می‌توان استدلال کرد که حملات انجام‌شده نه تنها فاقد تمایز میان اهداف نظامی و غیرنظامی بوده، بلکه در مواردی به‌طور مستقیم متوجه غیرنظامیان، به‌ویژه کودکان، بوده است.

اصل تفکیک (distinction) میان اهداف نظامی و غیرنظامی که در ماده ۴۸ پروتکل الحاقی اول آمده، یکی از اصول غیرقابل تخطی حقوق بشردوستانه است. شهادت کودکان، چنانچه در نتیجه حمله به مناطقی باشد که اهداف نظامی در آن وجود نداشته یا آسیب وارده به کودکان قابل پیش‌بینی و اجتناب‌پذیر بوده، به‌طور مستقیم نقض این اصل به شمار می‌رود. همچنین اصل تناسب (proportionality)، که اجازه نمی‌دهد سود نظامی حمله با خسارت غیرنظامی آن نامتناسب باشد، در این موارد به‌وضوح زیر پا گذاشته شده است.

کنوانسیون حقوق کودک مصوب ۱۹۸۹، به‌ویژه ماده ۳۸، دولت‌ها را موظف می‌سازد که از کودکان در زمان مخاصمات مسلحانه حفاظت کنند.^۲ بر اساس گزارش‌های موجود از جنگ ۱۲ روزه، کودکانی که به‌طور مستقیم هدف بمباران قرار گرفته‌اند، یا در نتیجه تخریب زیرساخت‌های حیاتی نظیر مدارس، مراکز درمانی و منازل جان باخته‌اند، قربانی نقض فاحش این کنوانسیون هستند. این امر همچنین نقض ماده ۶ همان کنوانسیون است که بر حق کودک بر زندگی تأکید دارد.

آثار روانی ناشی از شهادت دسته‌جمعی کودکان در میان بازماندگان، از جمله والدین، خواهران و برادران، و جامعه محلی، بعد جدیدی از جنایت را نمایان می‌سازد. ماده ۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، شکنجه و رفتارهای غیرانسانی و تحقیرآمیز را منع می‌کند.^۳ در صورتی که این حملات، آگاهانه و با هدف ایجاد وحشت روانی در میان مردم و درهم‌شکستن انسجام اجتماعی انجام شده باشند، می‌توان آن را مصداق شکنجه روانی یا رفتار غیرانسانی دانست.

شهادت گروهی از کودکان همچنین می‌تواند از منظر جرم نسل‌کشی مورد توجه قرار گیرد. اگر اثبات شود که هدف از این حملات، نابودی بخش مشخصی از جمعیت، از جمله کودکان، بوده یا حملات به‌گونه‌ای انجام شده که تأثیر نامتناسبی بر کودکان ایرانی داشته، ماده ۲ کنوانسیون پیشگیری و مجازات جرم نسل‌کشی قابل استناد خواهد بود. در این ماده، ایجاد صدمات شدید

¹ United Nations, Rome Statute of the International Criminal Court, 1998, <https://www.icc-cpi.int/sites/default/files/RS-Eng.pdf>.

² United Nations, Convention on the Rights of the Child, 1989, <https://www.ohchr.org/en/instruments-mechanisms/instruments/convention-rights-child>.

³ United Nations, International Covenant on Civil and Political Rights, 1966, <https://www.ohchr.org/en/instruments-mechanisms/instruments/international-covenant-civil-and-political-rights>.

جسمی یا روحی بر اعضای یک گروه خاص، به قصد نابودی کلی یا جزئی آن گروه، نسل کشی تلقی می شود.

نقش زیرساخت ها نیز در این تحلیل اهمیت دارد. حملات علیه مدارس، مراکز نگهداری، مراکز فرهنگی یا حتی خطوط آبرسانی و برق که کودکان به آن وابسته اند، در کنار شهادت مستقیم کودکان، نقض صریح ماده ۵۲ پروتکل الحاقی اول به کنوانسیون ژنو است که از اشیای غیرنظامی و تأسیسات عمومی حفاظت می کند. در صورتی که این زیرساخت ها بدون توجیه نظامی مورد حمله قرار گرفته اند، یا هدف اصلی بوده اند، مسئولیت کیفری بین المللی متوجه آمرین و مجریان این حملات خواهد بود.^۱

در برخی گزارش ها آمده است که حملات در زمان هایی رخ داده که کودکان در خانه یا مدرسه حضور داشته اند، مانند بامداد یا ساعات ظهر. چنین زمان بندی هایی می تواند به عنوان عاملی برای اثبات علم و قصد نیروهای مهاجم برای هدف قرار دادن غیرنظامیان، و به ویژه کودکان، در نظر گرفته شود. این وضعیت، استدلال برای وجود عنصر روانی (rea mens) در جنایات جنگی را تقویت می کند.

در صورت استفاده از بمب های سنگین، سلاح های خوشه ای یا دیگر سلاح هایی که دامنه اثر وسیع دارند، و در مناطق مسکونی مورد استفاده قرار گرفته اند، مسئولیت مهاجمان سنگین تر خواهد بود. چراکه در حقوق بین الملل بشردوستانه، اصل احتیاط (precaution) ایجاب می کند که مهاجم تمامی اقدامات ممکن را برای کاهش خسارت به غیرنظامیان انجام دهد. عدم رعایت این اصل، و به ویژه هنگامی که به شهادت کودکان منجر شود، تخلفی جدی محسوب می شود.

مسئولیت دولت مهاجم در چنین شرایطی تنها جنبه سیاسی یا اخلاقی ندارد، بلکه طبق اصول مسئولیت بین المللی دولت ها برای اعمال متخلفانه (ILC Draft Articles on Responsibility of States of States)، هرگونه نقض تعهدات بین المللی که موجب خسارت شود، مستلزم جبران، تضمین عدم تکرار و گاه پیگرد کیفری در سطح بین المللی است. شهادت کودکان، به عنوان بارزترین نوع خسارت غیرقابل جبران، مصداقی آشکار از چنین نقضی است.^۲

از منظر حقوق کیفری بین المللی، فرماندهان نظامی، تصمیم گیران سیاسی، و مجریان مستقیم حملات که منجر به شهادت کودکان شده اند، همگی می توانند در معرض تعقیب کیفری بین المللی قرار گیرند. دیوان کیفری بین المللی و سایر دادگاه های ویژه مانند ICTY و ICTR، پیش تر در موارد مشابه، فرماندهان و حتی رؤسای دولت ها را بابت حملات علیه غیرنظامیان، به ویژه کودکان، محکوم کرده اند.

در مجموع، شهادت گسترده کودکان در جنگ ۱۲ روزه علیه ایران، نه تنها یک فاجعه انسانی عمیق است، بلکه مستند و مشمول انواع تعهدات نقض شده حقوقی در سطح بین الملل نیز

^۱ International Law Commission (ILC), Draft Articles on Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts, 2001, https://legal.un.org/ilc/texts/instruments/english/draft_articles/9_6_2001.pdf

^۲ Ibid.

می‌باشد. این وضعیت، ایجاب می‌کند که جامعه بین‌المللی، نهادهای حقوق بشری و دولت ایران، از سازوکارهای حقوقی موجود در سطح منطقه‌ای و جهانی برای احقاق حقوق قربانیان و تحقق عدالت بهره گیرند.

نتیجه‌گیری

جنایت نسل‌کشی علیه کودکان، به‌عنوان یکی از فاجعه‌بارترین اشکال نقض حقوق بشری، همواره با چالش‌های جدی در شناسایی، اثبات، و پیگیری کیفری در سطح بین‌المللی همراه بوده است. بررسی رویه‌های قضایی بین‌المللی از جمله پرونده‌هایی نظیر کرسیتیچ و میلوتینوویچ نشان داد که علی‌رغم وجود ظرفیت‌های حقوقی برای شناسایی نسل‌کشی کودکان، در عمل دادگاه‌ها غالباً از شناسایی ویژگی خاص قربانی بودن کودکان به‌عنوان یک گروه متمایز خودداری کرده‌اند یا این ویژگی را تنها در چارچوب عمومی "گروه‌های ملی، قومی، نژادی یا مذهبی" بررسی نموده‌اند، بی‌آن‌که به وضعیت ویژه و نقش بنیادین آنان در تداوم یک ملت یا هویت فرهنگی توجه کافی شود.

از منظر حقوقی، یکی از مهم‌ترین موانع در اثبات نسل‌کشی علیه کودکان، دشواری در احراز عنصر معنوی جرم یعنی "قصد خاص" یا *specialis dolus* است. درحالی‌که شواهد فراوانی از حملات هدفمند به نهاد خانواده، قطع نسل‌زایی، انتقال اجباری کودکان و استفاده نظامی از آنان وجود دارد، رویه‌ی قضایی بین‌المللی تاکنون موفق به ارائه استاندارد روشنی برای اثبات قصد نابودی جمعی کودکان نشده است.

تحلیل مقایسه‌ای میان نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت نیز نشان داد که بسیاری از رفتارهای ارتكابی علیه کودکان به‌اشتباه در قالب جنایات کمتر شدت‌مند بررسی می‌شوند، در حالی که می‌توانند با اثبات قصد نابودی گروهی از کودکان، مصداق بارز نسل‌کشی تلقی گردند. این امر موجب تنزل مسئولیت کیفری مرتکبان و در نهایت ضعف در تحقق عدالت بین‌المللی می‌شود.

بدین ترتیب، روشن است که خلأهای تفسیری، نارسایی در نهادهای رسیدگی‌کننده، و ضعف در ابزارهای اثباتی، همگی به شکل‌گیری رویه‌ای منجر شده‌اند که نتوانسته است پاسخگوی واقعیت پیچیده و رنج‌بار نسل‌کشی علیه کودکان باشد. برای جبران این کاستی‌ها، نیاز به بازنگری اسناد حقوقی، تقویت نهادهای دادرسی، و ایجاد رویه‌های نوین با تمرکز بر کودکان وجود دارد. تنها از رهگذر چنین اصلاحاتی است که می‌توان امید داشت عدالت کیفری بین‌المللی به رسالت انسانی خود در دفاع از آسیب‌پذیرترین قربانیان نسل‌کشی یعنی کودکان، نزدیکتر شود.

پیشنهادهای

با توجه به ضعف‌های شناسایی‌شده در رویه قضایی بین‌المللی در شناسایی و پیگیری مؤثر جنایت نسل‌کشی علیه کودکان، لازم است مجموعه‌ای از اصلاحات حقوقی، نهادی و رویه‌ای در سطح بین‌الملل صورت گیرد تا از یک‌سو جایگاه کودکان به‌عنوان گروهی خاص و آسیب‌پذیر به‌درستی

در نظام عدالت کیفری بین‌المللی لحاظ شود، و از سوی دیگر، خلأهای موجود در عناصر اثبات جرم، به‌ویژه عنصر معنوی، بهبود یابد.

نخست آن‌که ضرورت دارد تفکیک دقیق‌تری در اسناد حقوقی بین‌المللی میان نسل‌کشی کلی و نسل‌کشی با هدف انهدام نسل آینده (کودکان) انجام شود. پیشنهاد می‌شود در تفسیر ماده ۲ کنوانسیون ۱۹۴۸، و همچنین ماده ۶ اساسنامه رم، توجه بیشتری به معنای موسّع "نابودی گروه" با تمرکز بر کودکان، به‌ویژه در قالب‌های غیرمستقیم چون قطع تولد، انتقال اجباری و ممانعت از هویت فرهنگی، صورت گیرد.

همچنین لازم است دیوان بین‌المللی کیفری در تفسیر رویه‌ای خود، با تأسی به آراء دادگاه‌های کیفری برای رواندا و یوگسلاوی سابق، عنصر "قصد خاص" در نسل‌کشی را با تکیه بر الگوهای خاص ارتکاب جرم علیه کودکان (مانند آموزش نفرت‌محور، ربایش، استفاده در جنگ، یا قطع نسل‌زایی) بازتعریف کند و معیارهای اثباتی جدیدی برای آن پیشنهاد دهد.

از منظر حقوق تطبیقی، توصیه می‌شود کشورها در تدوین قوانین ملی مربوط به نسل‌کشی، به شکل ویژه‌ای به کودکان در چارچوب جنایت نسل‌کشی بپردازند، چراکه در بسیاری از نظام‌های کیفری داخلی، جرم نسل‌کشی به شکلی کلی و بدون تفکیک گروه‌های خاص مثل کودکان تعریف شده است.

در سطح بین‌المللی، ضرورت دارد کمیته حقوق کودک سازمان ملل متحد با همکاری دفتر دادستان دیوان کیفری بین‌المللی، پروتکل تفسیری یا دستورالعمل‌هایی درباره نحوه پیگیری نسل‌کشی علیه کودکان تدوین کند تا مبنای ارجاع و اقامه دعوی در پرونده‌های آینده قرار گیرد. تقویت ظرفیت نهادهای حقیقت‌یاب برای مستندسازی دقیق نقض‌های علیه کودکان و توسعه متدولوژی‌های خاص گردآوری شواهد متناسب با وضعیت کودکان – به‌ویژه در شرایط پس از جنگ یا پناهندگی – بسیار ضروری است.

پیشنهاد می‌شود سازوکاری برای مشاوره تخصصی روان‌شناسان کودک در فرایندهای دادخواهی بین‌المللی طراحی شود تا بازجویی‌ها و روندهای قضایی متناسب با شرایط کودکان قربانی انجام گیرد، و از این طریق نه تنها عدالت کیفری تقویت، بلکه کرامت و توانمندسازی مجدد کودکان آسیب‌دیده نیز تضمین شود.

منابع

- [۱] اردبیلی محمدعلی، حبیب زاده محمدجعفر، فخریناب حسین، ۱۳۸۵، "نسل کشی و ضرورت جرم انگاری آن در حقوق ایران"، نشریه: مدرس علوم انسانی، دوره ۱۰، شماره ۳، ص ۱-۲۵.
- [۲] پورمحمدی، نگین، سبحانی، مهین، جانی پور، مجتبی، ۱۴۰۲، بررسی تحریک علنی و مستقیم به ارتکاب نسل کشی در حقوق کیفری بین المللی، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، دوره ۱۱، شماره ۴۳، ص ۱۹۳-۲۲۸.
- [۳] رابرت کریر، نیجل دی وایت، محسنی، فرید، قاسمی، علی، ۱۳۸۴، شورای امنیت و دادگاه کیفری بین المللی، دیدگاه های حقوق قضایی، دوره ۱۰، شماره ۳۵، ص ۷۴-۱۱۳.
- [۴] رحمانیان حامد، پیری حیدر، ۱۳۹۲، بررسی کیفرشناختی جنایات بین المللی، مطالعات حقوقی (علوم اجتماعی و انسانی شیراز)، دوره ۵، شماره ۲، ص ۲۵-۵۸.
- [۵] حجازی، سید امرالدین، صلح چی، محمد علی، ۱۳۹۹، شورای امنیت سازمان ملل متحد و تاثیر آن در ایجاد امنیت و عدالت کیفری بین المللی، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، دوره ۹، شماره ۳۳، ص ۹-۴۶.
- [۶] غمامی، سیدمحمد مهدی، ۱۴۰۲، مبانی و جهات قطعی نسل کشی مردم غزه توسط رژیم صهیونیستی، دولت و حقوق، ۲۰۲۳، دوره ۴، شماره ۴، ص ۸۶-۱۰۰.
- [۷] فرهنگدازاد، زینب، ۱۴۰۲، "سازوکارهای قضایی پیگیری و طرح دعوی علیه رژیم صهیونیستی (مطالعه موردی جنایات ارتكابی در مخاصمه غزه پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳)"، دولت و حقوق، دوره ۴، شماره ۴، ص ۶۲-۸۴.
- [۸] محترم قلاتی، ایمان، قیاسی، جلال الدین، ۱۳۹۶، تحلیل عنصر محور رکن معنوی جنایات عمدی در صلاحیت دیوان کیفری بین المللی، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری دوره ۶، شماره ۲۱، ص ۱۵۵-۱۹۶.
- [9] Kreß, Claus, 2006, "The crime of genocide under international law." *International Criminal Law Review* 6.4, pp.461-502.
- [10] Ivkovic, Sanja Kutnjak, 2001, "Justice by the International Criminal Tribunal for the former Yugoslavia." *Stan. J. Int'l L.* 37, p.255.
- [11] Lemkin, Raphael, 1947, "Genocide as a crime under international law." *American Journal of International Law* 41.1, pp. 145-151.
- [12] MacDonald, David B., and Graham Hudson, 2012, "The genocide question and Indian residential schools in Canada." *Canadian Journal of Political Science/Revue canadienne de science politique* 45.2, pp.427-449.
- [13] Roznovschi, Mirela, 2003, "The International Criminal Court and the Transformation of International Law: Justice for the New Millennium.(International And Comparative Criminal Law Series). By Leila Nadya Sadat. Ardsley, New York: Transnational Publishers, 2002. Pp. xviii, 566. ISBN 1-57105-133-3. US \$125.00." *International Journal of Legal Information* 31.1, pp. 120-124.
- [14] Schabas, William A, 2008, "Prosecuting Genocide." *The Historiography of Genocide*. London: Palgrave Macmillan UK, pp.253-270.
- [15] Shraga, Daphna, and Ralph Zacklin, 1996, "The International Criminal Tribunal for Rwanda." *Eur. J. Int'l L.* 7, p. 501.